

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ولكن ذلك مع بقاء الفعل المتجرّي به، أو المنقاد به علي ما هو عليه من الحسن أو القبح، والوجوب أو الحرمة واقعاً، بلا حدوث تفاوت فيه بسبب تعلّق القطع بغير ما هو عليه من الحكم والصفة.»

مبحث فقهی تجری

در بحث تجری اصولیین در دو مقام بحث می‌کنند:

مقام اول در خود متجری و تجری است که آیا تجری قبیح ام لا؟ آیا متجری استحقاق عقوبت دارد یا ندارد؟ یعنی در همین مقام اول هم بعنوان اصولی بحث می‌کنند. بعنوان اصولی نزاع اینچنین می‌شود که آیا تجری قبیح ام لا؟ آیا متجری بوسیله‌ی تجری که دارد مرتکب قبحی می‌شود چه قبح فعلی یا فاعلی؟ و هم بعنوان فقهی نزاع می‌کنند که آیا متجری فعل حرام انجام داده و آیا تجری حرام ام لا؟ فقهی بودن مسأله این است که ما بیاویم یک حکم معین و جزئی مانند حرمت را برای فعلی ثابت کنیم. این عنوان فقهی پیدا می‌کند و کلامی آن به این نحو است که بگوئیم آیا متجری استحقاق عقوبت دارد یا ندارد؟ تمام اینها بعنوان یک قسمت از بحث و بعنوان مقام اول بحث مورد نظر است. بحث در خود تجری و متجری، نظریه مرحوم آخوند در این مقام این شد که متجری استحقاق عقوبت دارد و مستحق عقاب است بر خلاف نظریه مرحوم شیخ انصاری(ره).

مقام دوم بحث در فعل متجری به است. نه در متجری نه در خود تجری، آن فعلی که بوسیله‌ی آن بر مولا تجری می‌شود، آیا انسان وقتی بنا را بر تجری گذاشت این فعل ملاکش هم عوض می‌شود. انسان بنا گذاشته و یقین دارد که این مایع خمر است. می‌گوید من می‌خواهم مخالفت با خداوند کنم می‌آید این مایع را می‌نوشد، حالا تصادفاً این مایع خمر هم نبوده و آب است. آیا تجری سبب یک انقلابی در ملاک فعل متجری به می‌شود، یعنی تجری سبب می‌شود این مایع خارجی که دارای مفسده نبوده مفسده‌دار شود؟ این مایع خارجی که مبعوض برای مولا نبوده صفت‌اش را عوض کند و مبعوض مولا شود، یا اینکه تجری تغییری نه در ملاک فعل و نه در فعل متجری به بوجود نمی‌آورد و فعل به همان ملاک محبوبیت خودش باقی می‌ماند. خوردن آب محبوب برای مولا است و مبعوض نیست، این باقی می‌ماند و همچنین حکم آن هم عوض نمی‌شود. خوردن آب قبلاً محکوم به جواز بوده است، حالا این فعل یعنی خوردن آب حکم جواز را دارد. یا مثلاً در جایی که کسی قطع پیدا می‌کند به اینکه نماز جمعه واجب است، می‌گوید من نعوذ بالله می‌خواهم مخالفت کنم و نماز جمعه نمی‌خوانم و فرض هم کنیم در لوح محفوظ نماز جمعه واجب نیست. آیا تجری سبب می‌شود نماز جمعه‌ای که در واقع واجب نبوده حکم وجوب به او بدهد یا خیر؟

پس بحث در مقام دوم در فعل متجری به است که آیا فعل ملاکش عوض می‌شود یا نه؟ این می‌شود بحث اصولی و آیا فعل حکم‌اش عوض می‌شود یا نه؟ این بحث فقهی است اما اینکه آیا فعل خودش یک عقاب جدیدی غیر از عقاب بر نفس تجری دارد

یا ندارد بحث کلامی می‌شود.

پس در مقام اول بحث کلامی و فقهی و اصولی داریم یعنی جایی که بحث از خود تجری می‌کنیم و در مقام دوم که بحث از فعل متجری به داریم هر سه نوع بحث در میان است. در نتیجه بحث فقهی و اصولی و کلامی است و نظیر این بحث در انقیاد هم می‌آید. مو به مو همین بحثی که ما در فقه متجری به داریم در فعل منقاد به هم داریم. آیا اگر انسان بوسیله‌ی یک فعلی نسبت به مولا انقیاد پیدا کرد، انقیاد سبب می‌شود که ملاک عوض شود؟ یعنی فعلی که محبوب نبوده محبوب خدا شود؟ آیا انقیاد سبب می‌شود که حکم عوض شود؟ فعلی که واجب نبوده واجب شود و هكذا. آیا انقیاد سبب ترتب ثواب بر خود فعل منقاد به می‌شود یا نمی‌شود؟ بحث از ملاک بحث اصولی است. اینکه بحث کنیم آیا ملاک عوض می‌شود یا نه؟ اصولی می‌شود. بحث از حکم که آیا واجب است یا حرام، بحث فقهی می‌شود، بحث از ثواب و عقاب بحث کلامی می‌شود.

تجری و تغییر در فعل

مرحوم آخوند در بحث امروز وارد مقام دوم بحث می‌شوند. می‌فرمایند به نظر ما این تجری سبب تغییری در فعل متجری به نمی‌شود و برای این مطلب و ادعا دو دلیل می‌آوردند:

دلیل اول:

مسأله ضرورت است می‌فرمایند که ما باید ببینیم که متجری چه می‌کند؟ متجری قطع دارد به اینکه این مایع خمر است و با قطع خودش مخالفت می‌کند و مایع را می‌خورد. بعداً هم معلوم می‌شود مایع آب بوده است. متجری قطعی دارد که قطع او مطابق با واقع نیست. آیا این قطع از عناوینی است که بتواند ملاک فعل را تغییر دهد یعنی اگر انسان قطع پیدا کرد که این مایع خمر است این قطع عنوان است که در حسن و قبح اشیاء دخالت دارد؟ یعنی یک شیء بخاطر اینکه من قطع دارم شرب خمر است مفسده‌دار بشود. مرحوم آخوند می‌فرمایند ما در میان عناوین، عناوینی داریم که مغیر ملاکات است. در ملاکات اشیاء و در حسن و قبح فعلی و عقلی اشیاء دخالت دارد مثل عنوان ضرر، آب اگر استعمال آن برای انسان ضرر نداشته باشد مصلحت‌دار می‌شود، عنوان ضرر استعمال آب را مفسده‌دار می‌کند و مبعوض برای مولا می‌کند. آبی که برای انسان ضرر دارد مبعوض برای مولا است. در میان عناوین، عناوینی مثل ضرر و اضطراب از عناوینی است که در ملاکات اشیاء دخالت دارد و موجب تغییر ملاکات اشیاء است، اما عنوان قطع به ضرورت والوجدان از این عناوین نیست؛ به عنوان مثال من قطع دارم این مایع خمر است رفیقم نیز قطع دارد که سرکه است، قطع ما دو نفر واقع را تغییر نمی‌دهد، بگویم من چون قطع دارم پس این مایع مبعوضه و مفسده‌دار است و آن قطع دارد که سرکه است پس همین مایع معین، برای او مصلحت‌دار است، محال است، قطع از عناوینی نیست که در حسن و قبح اشیاء بتواند تغییر و تأثیری بوجود بیاورد. شاهد عرفی آن این است اگر یک عبد مولایی شخصی را بخاطر اینکه قطع دارد عدو و دشمن مولا است او را بزند و بکشد. اما بعداً روشن شود که آن مقتول ابن مولا بوده، آیا می‌شود گفت که این عبد کار خوبی انجام داده است؟ چون قطع داشته به اینکه این عدو مولا است، این فعل خارجی حسن است؟ هرگز عقلاً این را قبول نمی‌کند و این عبد را مذمت می‌کنند. هرگز نمی‌توانیم بگوییم مولا بگوید این فعلی که واقع شد در عالم خارج محبوب برای من است، اگرچه بچه ام کشته شده است،

دلیل دوم

مرحوم آخوند می‌فرمایند اگر عنوانی بخواهد در حسن و قبح و ملاکات اشیاء دخالت داشته باشد آن عنوان باید متعلق اختیار انسان باشد؛ یعنی باید از امور اختیاریه باشد. حالا اگر یک عنوانی از عنوان غیر اختیاری شد، عناوین غیر اختیاریه سبب

دخالت و تأثیر در حسن و قبح اشیاء ندارد. بعد از این مقدمه می‌فرماید این متجری که این مایع خارجی را بعنوان خمر می‌خورد، آیا این مایع خارجی را بعنوان «أَنَّهُ خمر» می‌خورد یا بعنوان «أَنَّهُ مقطوع الخمریة» می‌خورد. اصلاً در هنگام استفاده و انجام عمل اصلاً توجهی ندارند که آیا قطع دارند یا ندارند. هرگز نمی‌گویند من این مایع را می‌خورم نه بعنوان «أَنَّهُ خمر» فقط، بعنوان «أَنَّهُ مقطوع خمریة»، خیر می‌گویند من چون این خمر است می‌خورم. قطعاًش را مورد لحاظ و مورد توجه قرار نمی‌دهد و چیزی که مورد لحاظ و توجه قرار نگیرد داخل در اختیار انسان وارد نمی‌شود و کبرای کلی این بود، عناوینی می‌توانند دخالت در حسن و قبح و ملاکات اشیاء داشته باشند که در تحت اختیار انسان دربیاید و ما با این بیان که این شخص چون در حین عمل التفات به قطع خود ندارد، وقتی مایع را می‌خورد می‌گویند چون خمر است می‌خورم، نه بعنوان «أَنَّهُ مقطوع الخمریة»، چون التفات ندارد پس این عنوان متعلق اختیار او قرار نمی‌گیرد و وقتی متعلق اختیار او قرار نگرفت از تحت آن کبرای کلی خارج می‌شود. پس دلیل دوم این است اگر متجری تجری کرد در ملاک فعل متجری به تغییری بوجود نمی‌آید، فعل متجری به باقی بر همان ملاک واقعی خودش است. اگر فعل واقعاً شرب الماء است همان ملاک محبوبیت را دارد. تغییری در ملاک بوجود نمی‌آید و هكذا تغییری در حکم هم بوجود نمی‌آید. مسائل حکم را اینطور عرض کردیم قطع دارد نماز جمعه واجب است، با قطع مخالفت می‌کند، بعداً روشن می‌شود نماز جمعه واجب نبوده، اینجا می‌گوییم این تجری سبب نمی‌شود که نماز جمعه حکمش وجوب پیدا کند و عوض شود، بعد از اینکه مرحوم آخوند این دو دلیل را در اینجا بیان می‌کنند سراغ یک اشکال و جواب می‌آیند که توضیح خواهیم داد.

تا اینجا مقام اول بحث در خود تجری و متجری بود.

مقام دوم فعل متجری به

مقام دوم بحث در فعل متجری به است. می‌خواهیم ببینیم فعل خارجی از دید اصولی آیا ملاکش تغییر پیدا می‌کند یا نه؟ از دید فقهی آیا حکم آن عوض می‌شود یا نه. از دید کلامی آیا استحقاق عقاب بر آن مترتب می‌شود یا نه.

«ولكن ذلك»، ذلک یعنی اینکه ما گفتیم استحقاق عقاب بر تجری «بعد العزم و القصد»، که آخوند فرمودند تا وقتی در حد سوء نیت و خبث سریره است عقابی نیست، اگر بدنبال خبث سریره، قصد بر مخالفت مولا نیز کرد، این استحقاق عقاب پیدا می‌کند، «ذلک» یعنی استحقاق عقاب مع العزم علی المخالفة، این در صورتی است که، «مع بقاء الفعل المتجری به»، آن فعلی که بوسیله‌ی آن در عالم خارج تجری شده است، «أو المنقاد به»، فعلی که بوسیله‌ی آن انقیاد شده بقاءش، «علی ما»، یعنی بر آن ملاکی که، «هو»، آن فعل «علیه» بر آن ملاک است. یعنی همان ملاکی که قبل از تجری داشت حالا هم دارد، «من الحسن أو القبح»، بحث اصولی ملاکات، «والوجوب أو الحرمة»، بحث فقهی، یعنی این فعل اگر قبلاً واجب بوده حالا هم واجب است، قبل از تجری، این فعل قبل از تجری اگر حرام بوده حالا هم حرام است، «واقعاً»، واقعاً باقی می‌ماند، «بلا حدوث تفاوت»، بدون حادث شدن تغییری در این فعل، «فیه بسبب تعلّق القطع بغير ما هو علیه»، به سبب اینکه قطع تعلق پیدا کرده است به غیر آنچه که آن فعل بر آن چیز است، «من الحكم والصفة»، حکم را مثال زدیم مثلاً این شخص قطع پیدا می‌کند به وجوب نماز جمعه با قطع خود هم مخالفت می‌کند، فرض می‌کنیم در لوح محفوظ نماز جمعه واجب نیست، می‌گوییم حالا هم که تو قطع پیدا کردی نماز جمعه واجب است، نماز جمعه حکماًش در واقع عوض نمی‌شود. صفت مثل محبوبیت است، این فعل شرب الماء است، شرب الماء متصف به اینکه «محبوبٌ للمولا»، حال قطع پیدا کرده این مایع خمر است و با قطع خود مخالفت کرد، این قطع سبب نمی‌شود که محبوبیت را به مبعوضیت تغییر دهد.

«ولا یغیّر جهة حسنه أو قبحه بجهته أصلاً»، این قطع جهت حسن فعل را یا قبح فعل را به جهتی که قطع پیدا کرده تغییر نمی‌دهد، تا الان بیان اصل ادعا را فرمودند که قطع اثری در ملاک و حکم فعل متجری به ندارد، دو دلیل می‌آورد.

دلیل اول؛ «ضرورة أن القطع بالحسن أو القبح»، قطع به حسن و قبح، «لا يكون من الوجوه والاعتبارات»، از عناوینی که، «التي بها يكون الحسن والقبح عقلاً»، این «يكون» تامه است، قطع از عناوینی نیست که «يكون» یعنی «يثبت»، حسن و قبح عقلاً ثابت شود، «و لا»، این «ولا ملاكاً» عطف به «لا يكون من الوجوه ولا يكون ملاكاً»، یعنی «لا يكون القطع ملاكاً للمحبوبية والمبغوضية شرعاً».

هنگام تعبیر از دید عقلي، تعبیر به حسن و قبح می کنیم، از دید شارع بخوایم تعبیر کنیم به جای حسن، محبوبیت و به جای قبح، مبغوضیت تعبیر می کنیم، «ضرورة عدم تغير الفعل عما هو عليه من المبعوضة والمحبوية للمولي»، فعل أمّا یعنی از آن ملاکی که هو فعل بر آن ملاک بوده تغییر نمی کند، هر مبغوضیت و محبوبیتی که برای مولا داشت، «بسبب قطع العبد بكونه محبوباً أو مبغوضاً له»، یعنی «للمولا»، تغییر پیدا نمی کند، یک فعلی از واقعا محبوب مولا است، محبوب مولا است، می خواهد من قطع پیدا کنم به محبوبیت آن یا قطع پیدا کنم به مبغوضیت آن، واقعا ملاک خودش را حفظ می کند.

مرحوم آخوند یک شاهد عرفی می آورند به اینکه فعل محبوساً أو مبغوضاً للمولا است، می فرماید: «فَقُتِلَ ابن المولي»، اگر عبد بچه مولا را کشت، این «لا يكاد يخرج عن كونه مبغوضاً له»، این خارج نمی شود «عن كون القتل مبغوضاً له» برای مولا، «ولو اعتقد العبد بأنه عدوّه»، ولو اینکه عبد معتقد شود که «بأنّه»، یعنی این ابن، عدو مولا است، چطور اینجا که عبد می گوید من قطع داشتم این دشمن است، خب حالا که کشت و بعد معلوم شد این بچه مولا است، اینچنین نیست که بگوئیم این فعل خارجی الان محبوب مولا می شود، «و كذا قُتِلَ عدوّه»، از آن طرف عدو مولا را، «مع القطع بأنه ابنه لا يخرج عن كونه محبوباً أبداً»، و لو اینکه قطع دارد این بچه مولا است اما چون عدو بوده این خارج نمی شود از اینکه همیشه محبوب باشد. یعنی چون عدو بوده و عبد هم دشمن مولا را کشته، ولو قطع داشته به اینکه بچه مولا است، اما از محبوبیت خارج نمی شود. «هذا»، تا اینجا بیان دلیل اول بود.

دلیل دوم: «مع» دلیل دوم است، «مع أن الفعل المتجرّي به أو المنقاد به»، فعل متجرّی به یا منقاد به، «بما هو مقطوع الحرمة أو الوجوب»، با قید قطع به حرمت یا قطع به وجوب این، «لا يكون اختياريّاً»، متعلق اختیار واقع نمی شود، این متجرّی وقتی می خواهد مایع را بخورد آیا مایع را بعنوان خمر و بعنوان حرام می خورد یا بعنوان مقطوع الخمریه یا مقطوع الحرمة انجام می دهد؟ تعبیر مرحوم آخوند این است می فرمایند: افعال وقتی می خواهد متعلق اختیار انسان واقع شود در ابتدا به عناوین واقعی و بعد به عناوین استقلالی متعلق اختیار است. مثلاً آب خوردن عنوان واقعی اش آب خوردن است. عنوان استقلالی آن نیز آب خوردن است. به همین عنوان یا مثلاً شراب خوردن، به همین عنوان متعلق اختیار انسان واقع می شود. اما عناوینی که طریقت دارد مثل خود قطع، قطع طریقت دارد برای اینکه انسان را به این فعل برساند، اینها دیگر متعلق اختیار انسان قرار نمی گیرد. «فإن القاطع لا يقصده»، یعنی «لا يقصده» فعل را، «إلا بما قطع أنه عليه»، ألا به آنچه قطع پیدا کرده که این فعل بر همان عنوان است بیان می کند، «من عنوانه الواقعي الاستقلالي»، عنوان واقعی و استقلالی شرب خمر است. «لا بعنوانه الطارئ الآلي»، بعنوان آلی که همان قطع است به آن عنوان متعلق واقع نمی شود. «بل لا يكون غالباً بهذا العنوان ممّا يلتفت إليه»، اصلاً به این عنوان، یعنی قطع مقطوع الخمریه به این عنوان مورد التفات قرار نمی گیرد. «لا يكون به» این عنوان، یعنی بعنوان مقطوع بودن، «مما»، از مواردی که «يلتفت إليه»، از چیزهایی که به آن التفات می شود. تا اینجا مقدمه دلیل دوم است. می گوئیم قطع عنوانی نیست که متعلق اختیار قرار بگیرد برای کلی داریم عناوینی در حسن و قبح اشیاء دخالت دارند که آن عناوین متعلق اختیار قرار گیرند. ظلم عنوانی است که عملی را قبیح می کند، احسان عنوانی است که عملی را حسن می کند. چون ظلم عملی اختیاری است، عنوانی است که انسان می خواهد با قصد تعدی به دیگران عملی را انجام دهد، احسان در تحت اختیار انسان در می آید و انسان می خواهد به دیگری احسان کند. اما قطع گفتیم عنوان اختیاری نیست. «فكيف يكون من جهات الحسن أو القبح عقلاً»، چگونه می تواند از وجوه حسن و قبح شود و از ملاکات وجوب و حرمت شرعاً شود، عقلاً مربوط به بحث اصولی است و شرعاً مربوط به بحث فقهی است. از ملاکات وجوب حرمت شود، کبرای کلی ومن مناطات الوجوب أو الحرمة شرعاً؟ ولا يكاد يكون صفة موجبة لذلك، هیچ صفتی موجب حسن و قبح و وجوب حرمت نمی شود، «إلا إذا كانت اختياريّة»، مگر اینکه

اختیاری باشد.

تا اینجا مرحوم آخوند فرمودند فعل متجری به خودش تغییر پیدا نمی‌کند. حال که تغییر نکرد پس نمی‌گویند که یک عقاب برای خود تجری باشد و یک عقاب برای ملاک آن فعلی که عوض شده و مبعوض گردیده باشد چون حرام دومی است که مرتکب شده است.

اشکال

اگر فعل تغییر نمی‌کند و آن را کنار گذاشتید و فرمودید قطع از امور غیر اختیاریه است، یعنی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، از طرفی اگر قطع نیز از امور غیر اختیاریه شد و مورد توجه قرار نگرفت، قطع را هم کنار می‌گذارید و فعل را نیز کنار گذاشتید، پس چرا می‌گویید متجری استحقاق عقاب دارد. اگر اینها را از متجری بگیریم دیگر چیزی برای عقاب باقی نمی‌ماند؛ قطع را به جهت غیر اختیاری بودن کنار گذاشتیم، فعل را هم می‌گویید تغییری در آن بوجود نمی‌آید، پس چرا منجری عقاب می‌شود؟

جواب

مرحوم آخوند می‌فرماید این عقاب بخاطر مبادی اراده‌ای است. این انسان چون قصد بر مخالفت مولا و عزم بر مخالف مولا داشت بخاطر قصدش عقاب می‌شود.

اشکال تسلسل

قصد و عزم از مقدمات اراده است و همانطور که خود اراده یک امر ارادی نیست، مقدمات اراده هم ارادی نیست. اینجا باید مقدمات را توضیح دهیم تا غیر ارادی بودن آن معنا پیدا کند. کسی که می‌خواهد اراده کند و عملی را انجام دهد، اولین مقدمه‌ی اراده، تصور عمل است، می‌خواهد آب بخورد اول باید آب خوردن را تصور کند، که از این تصور گاهی تعبیر به «خطور الشيء فی النفس» می‌کنند. در ذهن آب خوردن را تصوّر کند، بعد از تصور میل به آن پیدا کند و بعد میل آب خوردن را قصد کند. قصد یعنی مرحله‌ای که فایده‌ی آن را تصدیق می‌کند و بعد از قصد، عزم پیدا می‌کند که عزم یعنی شوق اُکید و قوی پیدا می‌کند که این عمل را انجام دهد. شوق اُکید و عزم یعنی، آن حالت نفسانی است که وقتی برای انسان بوجود آمد، او حرکت می‌کند و لیوان آب را برمی‌دارد. عزم یعنی شوق اُکید، شوق اُکید یعنی همانی که سبب می‌شود تحریک عضلات کنید برای آنکه آن فعل را انجام دهید. این مقدمات اراده است. مستشکل می‌گوید این عزم و قصد از مقدمات اراده است، و مقدمات اراده ارادی نیست، چون اگر مقدمات اراده بخواهد ارادی باشد مستلزم تسلسل است؛ مثلاً تصور، که از مقدمات اراده است بخواهد ارادی باشد پس برای تصور، باید اراده کنیم خود آن اراده، مقدماتی دارد، سراغ مقدمه‌ی آن می‌رویم، می‌گوییم مقدمه آن ارادی است یا نه؟ اگر آن هم بخواهد ارادی باشد باز آن اراده هم مقدماتی دارد، همینطور تسلسل لازم می‌آید. بنابراین در جواب اشکال فرمودید استحقاق عقوبت بر قصد و عزم بر عصیان است، اشکال ما این است که قصد و عزم از مقدمات اراده است و مقدمات اراده ارادی نیست، اگر چیزی متعلق اراده نشد قابلیت استحقاق عقاب ندارد.

تطبیق عبارت

مرحوم آخوند از این اشکال دو جواب می‌دهند که در ضمن عبارت توضیح خواهیم داد.

«إن قلت: إذا لم يكن الفعل كذلك»، اگر فعل «کذلك»، كذلك يعني حسن و قبح آن باقي بماند بر همانی که بوده «و لم يكن» يعني تغيير نکند. «إذا لم يكن الفعل كذلك»، كذلك يعني از آن ملاک‌اش تغيير کند «و لم يكن» يعني تغيير نکند، ما هم بايد «کذلك» را به تغيير بزنيم، لم يكن يعني لم يتغير، آن فعل اگر تغيير پيدا نکرد، از آن طرف قطع هم که مي‌گويد اختياري نيست، «فلا وجه لاستحقاق العقوبة علي مخالفة القطع»، اگر مخالفت با قطعش کرد وجهي براي استحقاق عقوبت ندارد، «وهل كان العقاب عليها»، عقابي بر مخالفت قطع «هل كان» آيا نيست؟ «إلا عقاباً علي ما ليس بالاختيار؟» آيا عقاب بر يك امر غير اختياري نيست؟

خود بيان فرموديد قطع متعلق اختيار واقع نمي‌شود، پس بر قطع نيز استحقاق عقوبت نمي‌شود چون غير اختياري است. فعل را هم کنار گذاشتيد، پس چرا متجري را عقاب مي‌کنند؟

«قلت: العقاب إنما يكون علي قصد العصيان والعزم علي الطغيان»، عقاب بخاطر اين است که او قصد عصيان کرده نه بخاطر قطعش که بگويم غير اختياري است، عزم بر طغيان پيدا کرده نه بر آن فعلي که صادر است به عنوان بلا اختيار، آن فعلي که بر عنوان بدون اختيار صادر مي‌شود.

باز مستشکل اشکال مي‌کند «إن قلت: إنَّ القصد والعزم إنما يكون من مبادئ الاختيار»، قصد و عزم هم از مباني اختيار است، يعني از مقدمات اراده است. مقدمات اراده تصور، تصديق به فايده است، قصد و عزم که معنای آن شوق اکيد است و تحريك عضلات است. «و هي»، يعني مباني و مقدمات اختيار، «ليست باختيارية»، چون «و إلا» اگر اختياري باشد، «لتسلسل»، تسلسل لازم مي‌آيد.

پاسخ به تسلسل

مرحوم آخوند دو جواب مي‌دهد:

اولا وقتي به وجدانمان مراجعه كنيم مي‌بينيم بعضي از اين مقدمات اراده اختياري است، نظر مرحوم آخوند روي اين مقدمه‌ي سوم و مقدمه عزم است، به ذهن چنين خطور می‌کند تصور غير اختياري است، تصديق به فايده نيز غير اختياري است، اما بالوجدان مي‌بينيم اختيار عزم در دست خودمان است، مي‌توانيم قصد و عزم پيدا كنيم و برويم آب بخوريم يا مي‌توانيم عزم پيدا نكنيم. لذا بعضي از مقدمات بالوجدان اختياري است.

«قلت: مضافاً إلي أن الاختيار»، خود اراده، «وإن لم يكن بالاختيار»، اگر چه به اختيار نباشد، «إلا أن» بعضي از مباني اختيار از مقدمه سوم، و بعد از عزم شوق مأكد بوجود مي‌آيد که شوق مأكد بعضي از فلاسفه وقتي مي‌گويم اراده را معنا كنيد مي‌گويند اراده يعني شوق مأكد، شوق مأكد را گفتيم همان تحريك عضلات که بعد از عزم بوجود مي‌آيد. «غالباً يكون وجوده بالاختيار»؛ بعضي از مباني آن اختياري است «للتمكن من عدمه»، چون از عدم آن مقدمه و مبدأ تمکن داريم، از عدم آن، عرض كرديم مراد از اين بعض مباني در نظر آخوند «عزم» است. «بالتأمل»، انسان تأمل مي‌کند مثلاً کسي الان نعوذ بالله زنا را تصور مي‌کند، تصديق مي‌کند که یک فايده و ذلت آني و زودگذر دارد، بعد که مي‌خواهد عزم پيدا کند، سپس عقوبت‌هاي اخروي و ملامت‌ها و رسوايي‌هاي دنيا و آخرت و تبعات نفساني بدی که دارد را فکر مي‌کند و از عزم منصرف مي‌شود. «بالتأمل في ما يترتب علي ما عزم عليه»، آنچه که مترتب مي‌شود بر آنچه که عزم بر آن پيدا مي‌کند، «من تبعه العقوبة واللوم والمذمة»، لذا مي‌گويد عزم پيدا نمي‌کنم. پس اين اولين جواب آخوند که مي‌فرمايد بعضي از مقدمات اختيار، اختياري است و آن عزم است و همين مقدار براي آخوند کافي است، چون ايشان مي‌خواستند بگويند عزم بر مخالفت و عصيان مولا موجب استحقاق عقاب است. آنگاه «يمكن أن يقال»، جوابي دومي است که اي کاش مرحوم آخوند اين جواب دوم را نداده بودند، چون یک نتیجه‌ي بسيار باطلاي دارد که فردا انشاءالله عرض مي‌کنم.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين